

زیگموند فروید

تأویل رؤیا

ترجمه از زبان آلمانی، ای. ای. بریل

مقدمه از استیفن ویلسن

سهیل سُمی

فهرست

۷	زیگموند فروید نگاهی به زندگی و آرای او
۲۱	مقدمه
۳۵	پیش‌گفتار
۳۷	فصل اول / نوشته‌های علمی در باب مسائل رؤیا (تا سال ۱۹۰۰)
۴۳	فصل دوم / شیوه‌ی تأویل رؤیا
۶۹	فصل سوم / رؤیا به مثابه تحقق آرزو
۸۱	فصل چهارم / تحریف در رؤیاها
۱۰۹	فصل پنجم / موضوع و منابع رؤیاها
۲۱۷	فصل ششم / عمل رؤیا
۴۱۵	فصل هفتم / روان‌شناسی فرآیندهای رؤیا
۵۱۹	فهرست اصطلاحات
۵۲۳	نمایه

زیگموند فروید نگاهی به زندگی و آرای او

زیگموند فروید در ۶ مه ۱۸۵۶ در فرایبورگ به دنیا آمد، شهری کوچک در موراویا، که در آن زمان بخشی از اتریش-مجارستان بود. زندگی ۸۳ ساله‌ی او، به لحاظ نمود بیرونی و عینی در مجموع، بی‌فراز و نشیب بود و نیازی به شرح مفصل ندارد. او از خانواده‌ای یهودی، از طبقه‌ی متوسط و بزرگ‌ترین فرزند از همسر دوم پدرش بود. موقعیت او در خانواده کمی غیرمعمول بود، چون پدرش پیش از او، دو پسر بالغ از همسر اولش داشت. این دو برادر بیش از بیست سال بزرگ‌تر از او بودند، و یکی از آنها حتی ازدواج کرده بود و یک پسر بچه هم داشت؛ به این ترتیب، فروید از بدو تولد عمو بود. نقش این برادرزاده در نخستین سال‌های زندگی فروید، دست‌کم، به اندازه‌ی نقش شش برادر و یک خواهر کوچک‌تر او پررنگ بود.

پدرش تاجر پشم بود و کمی بعد از تولد فروید، درگیر مشکلات فزاینده‌ی تجاری شد، و به همین دلیل، وقتی فروید سه‌ساله بود، تصمیم گرفت فرایبورگ را ترک کند. یک سال بعد، کل خانواده در وین مستقر شدند، البته به استثنای دو برادرخوانده‌ی فروید و فرزندانشان که در منچستر مقیم شدند. فروید در طول زندگی‌اش چند بار به این فکر افتاد که به انگلستان نزد برادرخوانده‌هایش برود، اما این فکر در سرتاسر عمر تقریباً هشتادساله‌اش هرگز عملی نشد.

در سرتاسر دوران کودکی فروید، خانواده‌اش در وین به شدت در مضیقه بودند؛ اما پدر فروید همیشه برای تحصیل این پسرش اولویت قائل بود، و همین مسئله موجب خوش‌نامی‌اش شد، چون روشن بود که پسرک باهوش و نیز سختکوش است. به

این ترتیب، فروید در نه‌سالگی در «باشگاه» مدرسه برای خود جایگاه خوبی پیدا کرد، و در شش سال باقیمانده از آن دوره‌ی تحصیلی هشت‌ساله اغلب اوقات شاگرد اول کلاس بود. فروید در هفده‌سالگی این دوره‌ی تحصیلی را به پایان رساند، اما مسیر کار و زندگی‌اش هنوز معلوم نبود. روند تحصیلی‌اش تا آن زمان کاملاً عمومی بود، و با این‌که به نظر می‌رسید راهی دانشگاه است، هنوز بین دانشگاه‌های متعددی که درهایشان به روی او باز بودند، هیچ یک را انتخاب نکرده بود.

فروید چند بار تأکید کرد که در هیچ برهه از زندگی‌اش «تمایل خاصی به حرفه‌ی پزشکی [نداشت]» و به قول خودش: «نوعی کنجکاوی در وجودم ریشه دوانده بود که البته بیش از موضوعات طبیعی، بر دغدغه‌های انسان معطوف بود.»^۱ او در جایی دیگر می‌نویسد: «هیچ نمی‌دانم که آیا در کودکی واقعاً به کمک کردن به بشر دردمند اشتیاقی داشته‌ام یا نه ... در دوران جوانی در وجودم متوجه نیازی شدید شدم، نیاز به درک معماهای جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، و شاید حتی کمک در یافتن راه‌حل‌های رفع آن درد و رنج‌ها.»^۲ و باز در بخشی از بحث خود در باب مطالعات جامعه‌شناختی سال‌های آخر زندگی‌اش می‌گوید: «پس از یک عمر پرسه زدن در حوزه‌های علوم طبیعی، پزشکی و روان‌درمانی، توجهم مجدداً به مشکلات فرهنگی‌ای جلب شد که مدت‌ها قبل مجذوبم کرده بودند، دوره‌ای که از فرط جوانی هنوز فکر کردن بلد نبودم.»^۳

آنچه در نهایت در مسیر زندگی او تقدیری دیگرگونه رقم زده، مسئله‌ای ضروری‌تر از ملاحظات خانوادگی بود: فروید در ژوئن ۱۸۸۲ نامزد کرد، و از آن پس تمام هم و غم او بر هموار کردن مسیر ازدواجش معطوف شد. نامزد او، مارتا برنایس،^۴ دختر خانواده‌ای یهودی و سرشناس در هامبورگ بود و با این‌که در آن زمان در وین زندگی می‌کرد، مجبور بود خیلی زود به خانه‌اش در آن شهر دوردست شمالی آلمان بازگردد. در طول چهار سالی که از پی آمد، فروید فقط در دیدارهایی کوتاه توانست نامزدش را ببیند، و این دو دلداه مجبور بودند به تبادل تقریباً هرروزه‌ی نامه به همدیگر قناعت کنند. سپس فروید توانش را صرف این کرد که در دنیای پزشکی برای خودش جایگاه و اسم و رسمی دست و پا کند. او در بخش‌های مختلف بیمارستان کار کرد، اما مدتی بعد کارش را به طور اخص بر آناتومی اعصاب و آسیب‌شناسی اعصاب متمرکز کرد. در طول این مدت، او نخستین تحقیقش را در باب استفاده‌های احتمالی کوکائین منتشر کرد؛ و همین تحقیق کولر^۵ را به فکر استفاده از مخدر به عنوان داروی بیهوشی موضعی انداخت. دو برنامه‌ی فوری در ذهن او شکل گرفت: نخست این‌که به عنوان دانشیار برای خود جایگاهی به دست بیاورد، منصبی که به مقام استاد سخنران دانشگاه در انگلیس بی‌شباهت نیست، برنامه‌ی دوم این بود که

این ترتیب، فروید در نه‌سالگی در «باشگاه» مدرسه برای خود جایگاه خوبی پیدا کرد، و در شش سال باقیمانده از آن دوره‌ی تحصیلی هشت‌ساله اغلب اوقات شاگرد اول کلاس بود. فروید در هفده‌سالگی این دوره‌ی تحصیلی را به پایان رساند، اما مسیر کار و زندگی‌اش هنوز معلوم نبود. روند تحصیلی‌اش تا آن زمان کاملاً عمومی بود، و با این‌که به نظر می‌رسید راهی دانشگاه است، هنوز بین دانشگاه‌های متعددی که درهایشان به روی او باز بودند، هیچ یک را انتخاب نکرده بود.

فروید چند بار تأکید کرد که در هیچ برهه از زندگی‌اش «تمایل خاصی به حرفه‌ی پزشکی [نداشت]» و به قول خودش: «نوعی کنجکاوی در وجودم ریشه دوانده بود که البته بیش از موضوعات طبیعی، بر دغدغه‌های انسان معطوف بود.»^۱ او در جایی دیگر می‌نویسد: «هیچ نمی‌دانم که آیا در کودکی واقعاً به کمک کردن به بشر دردمند اشتیاقی داشته‌ام یا نه ... در دوران جوانی در وجودم متوجه نیازی شدید شدم، نیاز به درک معماهای جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، و شاید حتی کمک در یافتن راه‌حل‌های رفع آن درد و رنج‌ها.»^۲ و باز در بخشی از بحث خود در باب مطالعات جامعه‌شناختی سال‌های آخر زندگی‌اش می‌گوید: «پس از یک عمر پرسه زدن در حوزه‌های علوم طبیعی، پزشکی و روان‌درمانی، توجهم مجدداً به مشکلات فرهنگی‌ای جلب شد که مدت‌ها قبل مجذوبم کرده بودند، دوره‌ای که از فرط جوانی هنوز فکر کردن بلد نبودم.»^۳

آن‌طور که خود فروید به ما می‌گوید، اولین چیزی که باعث شد او تصمیم بگیرد به دنبال حرفه‌ای علمی برود، این بود که روزی هنگام خروج از مدرسه، به جمعیتی رسید که به قرائت عمومی مقاله‌ای بسیار متکلف در باب «طبیعت» گوش می‌دادند، مقاله‌ای که (ظاهراً به اشتباه) به گوته منتسب بود. اما اگر قرار بود فروید مسیر علم را انتخاب کند، واقعیت‌های عینی باعث می‌شد که این انتخاب به حوزه‌ی پزشکی محدود شود. فروید در نهایت، در پاییز ۱۸۷۳ در هفده‌سالگی، به عنوان دانشجوی رشته‌ی پزشکی در دانشگاه ثبت‌نام کرد. با این حال، او برای اخذ مدرک پزشکی هیچ شتاب و عجله‌ای نداشت. تا یکی دو سال سر کلاس‌های متفاوت حاضر می‌شد،

۱. [بررسی مبتنی بر زندگی‌نامه‌ی شخصی (۱۹۲۵)، در بخش آغازین اثر].

۲. ضمیمه‌ی مسئله‌ی روان‌کاوی غیرتخصصی، ۱۹۲۷.

۳. [بررسی مبتنی بر زندگی‌نامه‌ی شخصی] (۱۹۳۵)، بخش ضمیمه (۱۹۳۵).